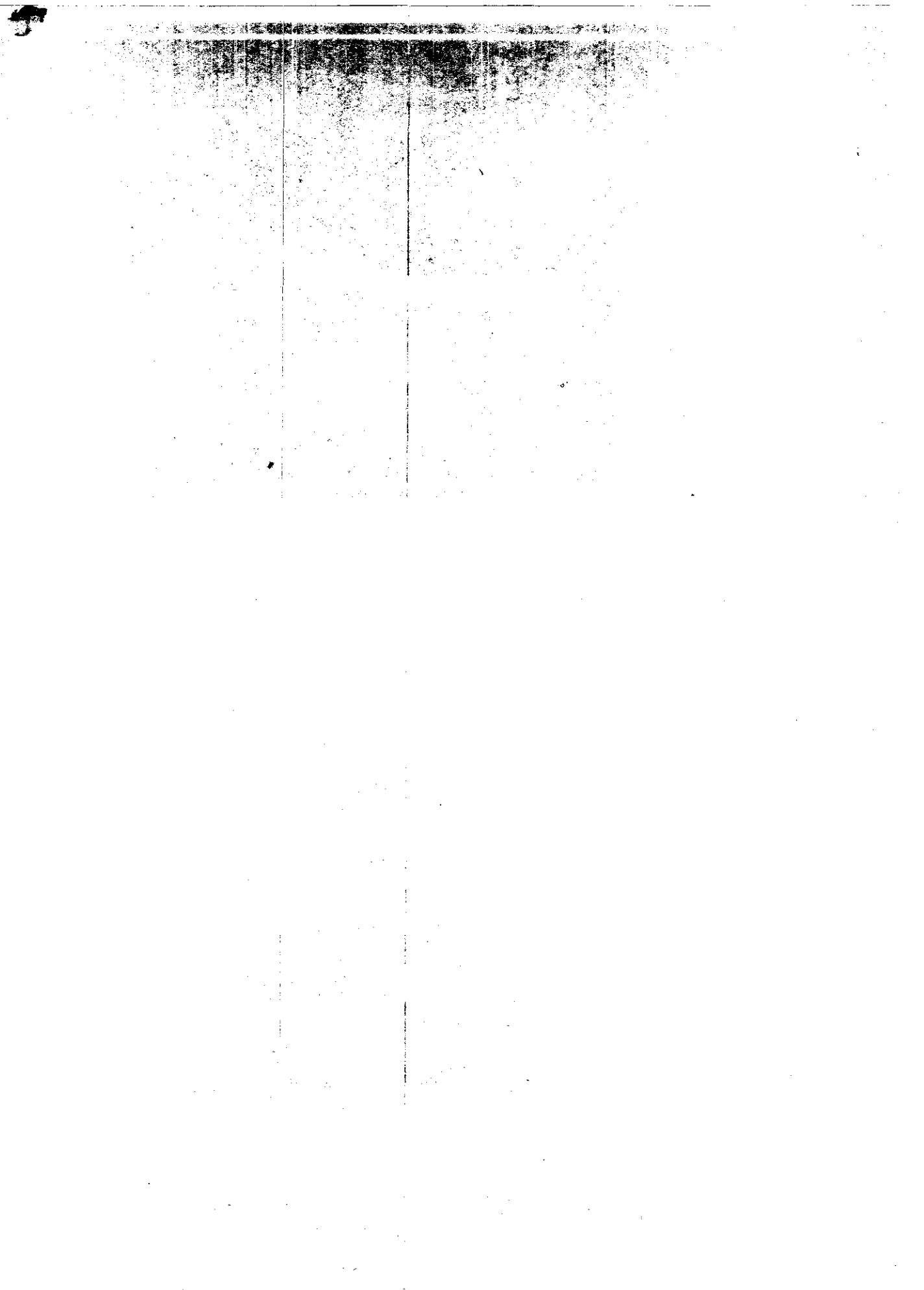


آهنکس پدع

شماره دهم



سال نهم



آهنگ يك بيع

مخصوص جوانان بهائی است

هرماه شمسی يك شماره منتشر میشود

و جبه اشتراك سالیانه ۱۲۰ ریال

شماره دهم شهر المسائل - شهر الشرف - شهر السلطان ۱۱۱ سال نهم ۱۵۲ شماره مسلسل
دی ۱۳۳۳

فهرس مندرجات :

۲	صفحه	۱ - لوح مبارك حضرت عبدالبهاء جل ثنائه
۳	=	۲ - اختلافات موجوده و صلح عمومی
۱۰	=	۳ - جلسه ماریون چك ^{تذکر}
۱۵	=	۴ - اثبات الوهیت (دلیل پنجم)
۱۷	=	۵ - مسزاح
۱۹ و ۱۸	=	۶ - از گذشتگان و معاصرین
۲۲	=	۷ - شرح حال جناب وحید کشفی

شرح عکسها :

روی جلد : جناب وحید کشفی (یصفحه ۲۲ مراجعه فرمائید)

پشت جلد : ۱ - جوانان بهنمیر (۱۱۱ بدیع)

۲ - احبای بابلسر (۱۱۱ بدیع)

۱ - احبای زاهدان (۱۱۱ بدیع)

۲ - جوانان بابلسر (۱۱۱ بدیع)

مثن :

سوالنامه

ای بنده الهی همت را شب و روز بر نصرت امر حضرت
احدیست بگمار تا قدرت رب عزت مشاهده
نمائی و موهبت ملکوت و حدانیت ملا حظہ کنی انوار
تائید ساطع بینمی و اسرار توفیق لامع یابی
آنوقت فریاد بر آری طوبی لی و حسن مآب قدرت
قدیمه چنان قوتی بنماید که حیران گردی و چون
جان حقیف شوی و منفحات ریاض ملا اعلی
الیسف گردی و البها علیک .

ع ع

***** (اختلافات موجوده و صلح عمومی) *****

((اختلافات و تعصبات وطنی))

***** (مقاله چهارم) ***** (احمد یزدانی)

سلسله مقالات محققانه و مفیدی که تحت عنوان کلی (اختلافات موجوده و صلح عمومی) بقلم دانشمند محترم جناب احمد یزدانی در شماره های سال هشتم آهنگ بدیع درج میگردد بعلمت مسافرت ایشان بصفحات داخل و خارج ایران مدتی دچار تعطیل شد . آهنگ بدیع خوشوقت است که اکنون میتواند دنباله سلسله مقالات مذکور را مجددا در معرض استفاده خوانندگان ارجمند قرار دهد .

ضمن ابراز تشکر صمیمانه از جناب احمد یزدانی مطالعه این مقالات مفید و جامع را بعمم خوانندگان مخصوصا جوانان عزیز توصیه میکنیم .

آهنگ بدیع

و با واسطه فشارها و تعدیات و هجوم قبائل و طوائف عاثره دیگر و با بعثت غریزه حیوانی تجاوز و دستگیری و با حس بهبود و وسط و توسعه زندگانی و ملل و موجبات طبیعی و اجتماعی دیگر از مینوی بزمین دیگر و از ناحیه طبیعی دیگر حتی از اقلیدی باقلیمی دیگر گویج و مهاجرت کرده و زمانی بسرزمین اول مثلا برسبیل رحله الشتاء - و الصیف بر میگشته اند و گاهی نیز ممکن و وطن اصلی خود را هیچگاه نمیدیدند و باقتضای مسکن و اوطان جدید بتدریج وضع و مسلک و شکل قومی آنها تغییر می یافتند و بصور و اشکال دیگر در میآیدند و بطور خلاصه تعلق - خاطر ذاتی بمعنای طبیعی لاینفک بخاک و وطن مخصوصی نداشته اند تا بتوانند منشأ تعصبات غلیظه و مانع وصول بمقصد اعلی و اتم باشد هر جا بهترین زیسته اند همانجا اقامت میگزیده اند مثلا قسمتی از طوائف آرینها و هونها از آسیا نقل مکان و در نقاط مختلفه اروپا توسط

در مقالات سابقه اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و نژادی و ملی با مراعات ایجاز شرح داده شد که هر یک چگونه مانع صلح عمومی و وحدت بشر میبایند اینک در این مقاله یکی دیگر از آن اختلافات مهمه که همواره باعث خصومت و جنگ و خونریزی و مانع صلح عمومی و آرامش و اطمینان بشر و مخل انتظام و گانگی در بین اقوام و ملل بوده بیان میشود و آن عبارت از تعصبات مربوطه باختلافات وطنی و سرحدی و بیسمل و حرص بر بسط وطن و جهانگیری است .

علم الاجتماع و تاریخ بشر نشان میدهند که طوایف و قبایل بزرگ و حتی ایلات و شاهزادگان رازمه قدیمه غالباً مسکن و وطن ثابتی نداشته اند بلکه بواسطه سرما و گرما در تلاش و سائل معیشت و با ضرورت تجسس آب و سبزه برای حیوة خود و اغنام و احشام بعبارة اخیری بواسطه فقدان مدنیته و رهائی از جنگ و موانع مشکلات طبیعت

جستند و صورت افوام و ملل دیگر درآمدند همچنین نهضت ترکان مغول با سیای غریب و ایجاد حکومتها ی مختلفه ترك در آسیای صغیر و قسمتی از اروپای شرقی و حمله و هجوم بعضی از سلاطین غزنوی و سلجوقی بسه خاك هند وستان و مهاجرت جمع کثیری از مسلمانان ایرانی و تركستانی بآن خطه وسیعه و تشکیل حکومت اسلامی در قرون کثیره در آن شبه قاره عدم دلپستگی ذاتی مهاجرین را بر زمین مخصوص و احساس میل بتغییر وطن اصلی و علاقه بر زمین های تازه دیگر را نشان میدهد و حتی در دوره های تمدن بشر ملا حظہ کشف آمریکا و مهاجرت گروهی از افوام و ملل مختلفه اسپانیولی و پرتغالی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و چینی و ژاپونی و غیرهم بر زمین دنیای جدید و وطن در آن اراضی مکتشفه و قطع علاقه از اوطان اولیه و بذل تمام مساعی و هم خود برای عمران اقالیم جدید و برهائی قاطع است بر اینکه انسان فطرۃ و طبیعه محتاج و مایل است در محلی رحل اقامت بیفکند که موجبات راحت و آسایش و نشو و نما و ترقی و تعالی خود و عائله را در سلطه امنیت و آرامش فراهم سازد و جانی که این نعمت و موهبت برای او دست دهد همانجا وطن اوست که در حفظ و آبادی و اصلاح آن میکوشد و این سعی و اهتمام را فریضه حیوة خود می شمارد خواه در آن سرزمین متولد شده و آبا و اجدادش در آنجا زیست میکردند و خواه در وطن جدید هیچگونه سابقه قومی نداشته باشد اما همینکه مطلوب او یعنی آزادی و امنیت یا معاش و حقوق -

انسانی او مورد مخاطره قرار گیرد و یا جای دیگر را برای حصول آن مقصد عزیز متناسب تر و مقتضی بیند به حکم اجبار و یا حس راحت طلبی و نعمت و عزت طلبی با اولین وسیله امکان ب وطن تازه نی کوچ و خاك و زمین اول را ترك میکند (سعه یا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح)
 نتوان مرد بذلت که من اینجا را دم)
 این عمل فطری و هادی و تاریخی بشر است که از آن میتوان بر سبیل تجربه و استقراء و واقعیت آن تعریف حقیقی وطن را بدست آورد و آن این است که وطن عبارت از مسکن و ماوای انسان و جانی است که در آن رحل اقامت افکند و میبخواهد در آنجا بسعی و کوشش خود و اطرافیان خود جمعیت خاطر و آسایش و امنیت جان و مال و حقوق حقه خود و عائله را بدست آورد و وظایف انسانی خود را بتواند انجام دهد و باین تعریف هر انسانی در صورت حصول شرایط مذکور و میتواند در هر نقطه از کره ارض مسکن و ماوی بگیرد و از آب و هوا و آفتاب و آسمان و جمادات و نباتات و حیوان که در همه روی زمین موجودند بهره مند گردد و اگر درین عوامل طبیعی مختصر تفاوتی در بعضی از نقاط گرمسیر و سردسیر و یا کوهستانی و دریائی مشهود است همین تفاوتها حتی در نواحی مختلفه یکوطن نیز وجود دارند و مانع وحدت آن وطن نیستند بر روی همین اصل است که حتی درین عصر نفوس از موطن اصلی خود بعلل شخصی یا سیاسی مسافرت و مهاجرت بیلا د و ممالک و اقالیم و مقاطعات دیگر میکنند و پس از چندی با اوضاع جدید و انس و الفت یافته

بحکم ضرورت و یا تمایلات شخصی ترك تابعیت کرده بسر
طبق قوانین و مقررات جاریه بتبعیت کشور دیگر درمیآیند
و آنوقت کشور تازه را موطن خود می‌شمارند و کشور سابق
را با اصطلاح امروزه و نه بمعنای واقعی کشور اجنبی و
بیگانه می‌خوانند اما اگر بعرف اجتماع و سیاست و عادات
و تعصبات امروزه بعضی از مردم جهان وطن راجائیسی
بدانیم که در آن متولد شده ایم یا آباء و اجداد و نیاکان
و همفکران و یا همزادان و یا همزبانان ما زیست می‌کرده
اند و محدود و محدود معینه‌ایست که در نقشه‌ها و کتب
جغرافیا ترسیم و تشریح شده و آنگاه متعصب در آن -
باشیم که در همانجا باید بخت وزاری و ناکامی و محرومی
از مسوا هب حیوة بمیریم و مدفون شویم و ضمانت به
اوطان دیگر لا قید و یابد بین و یا مهاجم و متجاوز باشیم
هر چند قسمت اول این تعریف تاحدی صحیح باشد ولی
پایان آن بلوازم بعدی که گفته شد اشکالات و مصائب
عدیدش برین تعریف و این فکر متوجه و مترتب میشود که
دائما اهل اوطان بزرمت ورنج و تزلزل خاطر زبانهای
مادی و معنوی دچار میگردند زیرا وطن مفروض که محدود
بحدود معینه است این حدود مفروضه همیشگی و ثابت
و یا آخره طبیعی نبوده و شاید غالباً از روی عقل و منطق
و یا ضرورت و مصلحت و احتیاج و عدالت ایجاد نشده بلکه
جنگها و حوادث سیاسی و اجتماعی و نظامی جهان حدود
اوطان را کرارا دستخوش تغییر نموده و در قرون و اعصار
کثیره سرحداث اوطان بشهادت تاریخ بدفعات عدیده
برهم خورده مثلا بواسطه ظهور جهانگیران بزرگ و نفوس

مقتدره مانند کورس کبیر و داریوش و اسکندر مقدونی و نابلیون
و مطر کبیر و چنگیزخان و غیرهم و یا بعلت طلوع ادیان و
احزاب و افکار قومیه و در نتیجه محاربات و فتح و شکست
ها اوطانی کوچک تر و محدود تر شده یا از بین رفته محفل
و ملحق با ماکن غالبه گردیده و یا بعرف و اصطلاح امروزه
مستعمره کشور دیگر گشته و اوطانی با اصطلاح وسیع شده
اند حال اهل وطن شکست خورده که حدودش تغییر
کرده و وسعتش کم شده و اتمام ررنج و محنت و فتنه
شکست خود بوده همواره در فکر و تلاش تجدید قوا
و انتقام و حمله و هجوم بفتحین اند که شاید اراضی از
دست رفته را پس بگیرند و تلافی مافات نمایند و از طرف
دیگر غالبین نیز همیشه در طریق مدافعه و حفظ طعمه
که در نتیجه جنگ و غلبه و یا اوضاع سیاسی دیگر دست
آورده اند بوده و هرگز راضی نیستند سرزمین متصرفی
را بطیب خاطر مسترد دارند و یا اینک بدلائل و سوابق
و اوهای آنرا حق مطلق و ثابت خویش می‌پندارند و همین
سبب بین غالب و مغلوب و طرفداران طرفین حالت -
صلح و مسالمت متنع و بلکه همواره هردو در کمال تعصب
در تهیه و تمهید جنگ و ستیز و حمله و دفاع مینانند بنابراین
صلح عمومی با همه این اختلافات و تعصبات وطنی
میسرنخواهد شد چنانکه تعصبات وطنی بین آلمان و
فرانسه چند مرتبه عالم انسانی را متزلزل کرده جنگهای
بین ایران و ترکستان قدیم و ایران و عثمانی سابق و -
روسیه و سوئد و روسیه و عثمانی و یا موضوع کشمیر امروز و
سرزمین فلسطین و کره و امثال و نظایر آنها که در صفحات

تاریخ بشرمندرج است شاهد است که همواره بشر از این اختلافات و تعصب رنج کشیده و زیانهای فراوان برده و امروزه نیز یکی از مخاطرات جاریه و علل و موجبات تشنج و جنگ میباید اگر درازمنه سابقه آرامش و صلح و امنیت ملل بسته بحل اختلافات سرحدی و عقد قرارداد های سیاسی بین طرفین متخاصمین بوده امروزه چون عصر حیوة اجتماعی و عمومی بشر است و ارتباطات سیاسی و تجاری و اقتصادی و غیره باین نفع ضرر عالم انسانی بصورت عمومی جلوه گرفته و صلح و امنیت و آسایش جهانیان جز در سایه حل عمومی همه اختلافات و تعصبات و از آن جمله تعصب وطنی میسر نیست و حل آن نیز با انعقاد قراردادها و تکمیل - تحسیدات و تجهیزات جنگی و اعمال نفوذ های سیاسی و اقتصادی و تهییج احساسات ملل بنام تعصب در حب وطن و میهن پرستی و دفاع از مادر وطن و حفظ مرز و هم باستانی از هجوم اجانب ممکن نیست زیرا این عنوان و احساسات علاوه بر اینکه منطبق با مجاری - احوال عصر حاضر نیستند دستاویز مهاجمین و مدافعین هر دو بوده و در همه جا وجود دارند و همه بهمین بهانه هاستمسکند بعلاوه حفظ سرحدات کنونی که در نتیجه جنگها و غلبه و شکست و با اوضاع و احوال نامناسب دیگر حاصل شده نه با حقیقت و عدالت وفق میدهند و نمخلوین راراضی و فوابع آرام میکند و نه مطامع متجاوزین را محدود میسازد و اضافه بر اینها حفظ سرحدات و اوطان با وسائل جنگی امروزه که از هوا و زمین و دریا قوای مهاجم چون

سیل جاری میشود مقدور میسر نیست چنانکه در جنگهای بین المللی اول و دوم دیدیم که خطرات محارسات کنونی بقدری عظیم و شدید است که حدود و ثغور و همه آن استحکامات قویه در سرحدات کشورها مانع برادع تجاوز نگردد و بلکه سرزمینها و ممالک عده و حتی کشورهای بیطرف و دروازه مرکه های سیاسی نیز دستخوش ناخوت و تاز و خرابی و دمار گردیدند .

پس ناچار یک اساس فکری و معنوی دیگری که بین المللی و جهانی باشد و بیکوه و قدرت غالبه نافذ و عادله حقیقی و عمومی در این عصر لازم است تا این اختلافات و تعصبات دائمی و وطنی را حل و رفع کند و آن این است که :

عمم اهل عالم خصوصا اهل فکر و سیاست و زمامداران - بیغرض و بخوار بشر علی الخصوص نمایندگان ملل جهان که در سازمانهای بین المللی کنونی ذی علاقه و ذی مدخلند درین قضیه مهمه خطیره از جنبه علم و حقیقت و عدالت و عمومیت نظر و قضاوت نمایند نه از جنبه سوابق و لواحق سیاسی و تاریخی و آمال قومی و تعصب وطنی بدین معنی که علاوه بر افکار اختصاصی وطنی فکر و عقیده عمومی و وطن رانیز در بین قاطبه ملل و اقوام عالم ترویج و تنفیذ نمایند تا بر همگی معلم و مبرهن گردند که همانطور که جمعیت بشر بشری مخالف قبل در حقیقت یک ملت و یک نوع است و وطن و مسکن این ملت بزرگ هم بر وفق اصول حق و عدالت و حکم علم و ضرورت یکی است و آن کره ارض است که همه رسکونت و استفاد از منابع حیوتی و طبیعی آن ذیحق و وطن مشترک عمومی

است مقتضا از مرکز واحدی یعنی از پایتخت عالم انسانی
بنظم بدیع وجهانی و حسن نیت باید اداره شود .

و این یکی از اصول و مبادی دیانت عمومی بهائی است
که بالغ بر یک قرن است در عصر درخشان ترقی و تکامل
بشر اهل عالم را اصلاح میزند و همه را بوحدهت وطن و
حب نوع بشر و تساوی حقوق افراد انسانی و ترک تعصبات
و وحدت لسان و تأسیس حکومت مرکزی جهان دعوت
مینماید آننانکه پیرو تعلیمات مقدسه این آئین جهان
آرای عمومی هستند و در بین اقوام و ملل مختلفه متخاصمه
هدایت یافته اند همه روی زمین را وطن خود و همه بشر
را چون برادران و خواهران خود متساوی و مورد تکریم
و محبت قرار میدهند و ادنی عداوت و تعصب و کراهی
نسبت با هالی اوطان و ملل سائره ندارند و آتش بغض
و کینه و تعصبات و اختلافات وطنی و غیره در بین انسان
یکلی خاموش و مور محبت و یگانگی عمومی جایگزین آن شده
است .

اینک محض نمونه چند فقره از نصوص و کلمات مبارکه این
آئین مقدس عمومی در این باب ذیلا نقل میگردد :

حضرت بهاء الله جل ثنائه الاحلی میفرماید :

" ای دانایان ام از یگانگی چشم بردارید و بیگانگی
ناظر باشید و با سبایه که سبب راحت و آسایش عموم اهل
عالم است تمسک جوئید این یک شجر عالم یک وطن و یک
مقام است نزد اهل بهاء افتخار بعلم و عمل
و اخلاق و دانش است نه بیوطن و مقام "

و نیز میفرماید : " آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل

نازل فی الحقیقه سلطان آن را بنظهور اعظم از سما
مشیت مالمک قدم نازل از قبل فرموده اند حب الوطن
من الایمان و لسان عظمت دریم ظهور فرموده لیس الفخر
لمن یحبیب اوطن یل لمن یحب العالم باین کلمات
عالیات طیور افنده و ابرواز جدید آموخت و تجدید و تقلید
را از کتاب محونمود "

حضرت عبدالبهاء میفرماید : " اما تعصب وطنی ایسن
نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است هر
انسانی در هر نقطه از کره ارض زندگی میتواند پس
جمع کره ارض وطن انسان است این حدود و شغور را انسان
ایجاد کرده در خلقت حدود و شغوری تعیین نشده "

بعضی از نفوس نظری مقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از
قطعات را تقسیم نموده اند و وطن خویش انگاشته اند

خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر
است بلی در قرون اولی نفوس از اهل غرض بجهت تمشیت
امور خویش حدود و شغوری معین نموده اند و روز بروز -

اهمیت مسافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی
و درندگی در قرون آتیه گشت بهمین قسم غیر متناهی
خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائره محصوره -

ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ
منصفی از عان باین اوام ننماید و هر قطعه محصوره را
که نام وطن مینویسم و با و هام خویش ما درینامیم و حال -

آنکه کره ارض ما در کل است نه این قطعه محصوره خلاصه
ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در

آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت

این قهرابندی بخونخواری بردازیم و مدیگر را بد رسم
حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان
باین کار مینماید ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابله
و وطنی ندارند باید یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعانند گا
میکنند مثلا اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری -
شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جانی
جمع شوند فوراً باید یکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع -
حیوانات مبارکه از وحوش و طیور و لکن حیوانات درنده
بمجرد تصادف باید یکدیگر در آویزند و پیرخاش برخیزند
و یکدیگر را بدرند و ممکن نیست در بقعه واحد زندگانی
کنند همه متفرقند و متهور و متحارمند و متنازع "

امثال این بیانات مبارکه بسیار است که در این کتاب
درج بیش از این نیست ولی از همین قدر که نقل شد ارباب
تحقیق و انصاف درمی یابند که بگانه راه حل اختلاف
و تعصب وطنی و جنگ دائمی بین اهالی اوطان فقط -
باین اساس متین عقلی و الهی متصور و ممکن است که
عالم قطعه واحد و وطن واحد و اهل عالم سکنه ایمن
و وطن بزرگ شمرده شوند و این اساس با علم و ارتباطات
ضروریه سیاسی و تجاری و اقتصادی امروزی عالم انسانی
کاملاً موافق و مطابق است .

در خاتمه نکته ذیل نیز برای جلوگیری از تاراج سو

تفاهات احتمالی بیان میشود :

اول آنکه حسب عالم بهیچوجه مغایر حب وطن اختصاصی
و محل سکونی نیست چنانکه مثلا ایرانی ساکن اصفهان
تعلق خاص و ضروری بشهر اصفهان و اصلاح و نظم و ترتیب
آن شهر و استان مربوط بدان دارد و در عین حال علاقه

عمومی نیز بتمام ایالات و شهرهای ایران دارد و باصطلاح
مانعة الجمع نیست بلکه حب و تعلق بعالم بخودی -
خود مستلزم حب تمام اجزاء و قطعات آنوطن بزرگ
و قسمت مسکو نه شخص است زیرا حب کل بدون حب
جزء و اجزاء ممکن نیست و فی الحقیقه امروزه حب حقیقی
هو وطن خاص مستلزم این است که اهل آن علاقمند
بتمامی جهان و ذیمدخل در نظم و ترتیب عمومی کلیه
عالم بوده باشند تا هر یک از اجزاء آن وطن کبیر از شمر
تعدی و تجاوز مامون و مصون ماند و همین است منظور
علمی و جامع از حدیث شریف "حب الوطن من الایمان "

بنابراین درین عصر حب عالم و علاقه و اقدام با منیت
عمومی جهان فی الحقیقه منشاء و مبنای حب و علاقه
بوطن خاص و مقدم بر آن است .

پس تا همگی ملل تمامی زمین را وطن مشترک خود ندانند
و در تأمین نظم و امنیت و حسن اداره و اساس جهانها
شریک و سهیم نگردند گذشته از اینکه وطن و مسکن مالوف
آنها مصون از تعرضات و تجاوزات نماند و فی الحقیقه
بخلاف آمال خود حق حب وطن را ادا نکرده اند و
هیچگاه اختلافات و تعصبات وطنی و نتایج وخیمه
آنها نیز مرتفع نشده و صلح عمومی برقرار نخواهد گردید .
ناتیا تصور نشود اهل بهاکه امروزه در ۲۳۵ مملکت
جهان وجود دارند بواسطه عقیده حب عالم و وحدت
وطن خواهان اختلاف و مرج و مرج در اوطان مختلفه
و مرزهای کشورها هستند بلکه بکلی برعکس بموجب
تعلیمات مقدسه دینی اهل بهادر هر مملکتی ساکن اند
مطیع قوانین و مقررات رسمی آن مملکت و وطن فعلی خود

بود و تابعیت خود را نیز حفظ کرده و میکنند و هیچوجه معتقد و مایل نیستند در امور مرزی و وطنی فعلی عالم اغتشاش و اختلالی روی دهد و لکن معتقدند که عالم باید بصورت يك اتحادیه عمومی از کلیه ممالک جهان - مانند کنسور ایالات متحده امریک در آید که با اینکحد و دشمنی هر یک از ۹۴ ایالت آن معلوم و مشخص است - معهدا همه آنها در امور عمومی سیاسی و نظامی بیکدیگر پیوسته و مطیع قوانین صادره از مرکز واحدی هستند ولی در امور و شئون داخلی و وضع قوانین محلی استقلال و خود مختاری دارند و نیاهم تقریباً بهمین صورت متشکل و اتحادیه بزرگ جهانی و آزادی مرکز واحدی خواهد شد چنانکه حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه در لوحی بافتخار احبای امریک میفرماید: ترجمه " . . . وحدت نوع بشر مستلزم اتحادیه عمومی خواهد بود که در ظل آن کلیه نژادها و جمیع عقاید و طبقات - پیوسته مزوج و متحد بوده استقلال هر یک از ممالک عضو آن و همچنین آزادی اشخاص و ایتکوار افراد تابعه آن ممالک قطعاً و کاملاً تأمین گردد . . . پایتختی بین المللی مانند مرکز اعصاب مدنیست عالم و کانونی خواهد بود که قوای جسمانیه مولیده وحدت بسوی آن متوجه و اشعبه حیاتیات و فعالیت از آن صادر و منتشر خواهد گردید . . . "

ثالثاً - تنها وحدت اولیایان و تشکیل

اتحادیه عمومی جهان و تمرکز قوای ثلاثه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه نیز رافع کلیه اختلافات و تعصبات و موجد صلح عمومی و وحدت بشر نخواهد بود بلکه سلسله وحدت های بهائیه یعنی وحدت دین و وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق بشر و وحدت اولیایان و وحدت لسان و تساوی حقوق زن و مرد و وحدت مرکز قانون گذاری و وحدت اصول کلی تعلیم و تربیت در همه جهان و محکمه کبری و سایر تعلیمات مقدسه فردی و اجتماعی آئین بهائی مجموعه و ترتیبی که در نظم بدیع جهانی مذکور و مشروح است مؤسس و کافل و ضامن صلح عمومی و مانع بروز اختلاف و تعصبات و محارسات خواهد بود .

و هر یک از این مسائل اساسیه ضمن مقاله خاصی مختصراً انشاء الله شرح داده خواهد شد .

پایان

بود و تابعیت خود را نیز حفظ کرده و میکنند و بهیچوجه معتقد و مایل نیستند در امور مرزی و وطنی فعلی عالم اغتشاش و اختلالی روی دهد و لکن معتقدند که عالم باید بصورت یک اتحادیه عمومی از کلیه ممالک جهان مانند کشور ایالات متحده امریک در آید که با اینکحد و دشمنی هریک از ۹۶ ایالت آن معلوم و مشخص است -

معهدا همه آنها در امور عمومی سیاسی و نظامی بیکدیگر پیوسته و مطیع قوانین صادره از مرکز واحدی هستند ولی در امور و شئون داخلی و وضع قوانین محلی استقلال و خود مختاری دارند و نیاهم تقریبا بهمین صورت متشکل و اتحادیه بزرگ جهانی و ارای مرکز واحدی خواهد شد چنانکه حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه در لوحی بافتخار احبای امریک میفرماید: ترجمه

"... وحدت نوع بشر مستلزم اتحادیه عمومی خواهد بود که در ظل آن کلیه نژادها و جمیع عقاید و طبقات پیوسته مزوج و متحد بوده استقلال هریک از ممالک عضو آن و همچنین آزادی اشخاص و ابتکار افراد تابعه آن ممالک قطعیا و کاملا تامین گردد... پایتختی بین المللی مانند مرکز اعصاب مدنیست عالم و کانونی خواهد بود که قوای جسمانیه مولده وحدت بسوی آن متوجه و اشعه حیات و فعالیت از آن صادر و منتشر خواهد گردید..."

ناتنا - تنها وحدت اوطان و تشکیل

اتحادیه عمومی جهان و تمرکز قوای ناسه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه نیز رافع کلیه اختلافات و تعصبات و موجد صلح عمومی و وحدت بشر نخواهد بود بلکه سلسله وحدتهای بهائیه یعنی وحدت دین و وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق بشر و وحدت اوطان و وحدت لسان و تساوی حقوق زن و مرد و وحدت مرکز قانون گذاری و وحدت اصول کلی تعلیم و تربیت در همه جهان و محکمه کبری و سایر تعلیمات مقدسه فردی و اجتماعی آئین بهائی مجموعا و تترتیبی که در فظم بدیع جهانی مذکور و مشروع است موسس و کافل و ضامن صلح عمومی و مانع بروز اختلاف و تعصبات و محارسات خواهد بود .

و هریک از این مسائل اساسیه ضمن مقاله خاصی مختصرا انشاء الله شرح داده خواهد شد .

پایان

(جلسه تذکر ماریون جک در مشرق الاذکار)

***** (ترجمه و اقتباس از اخبار امری آمریکا) ***** (جاوید دخت خادم) *****

روز یکشنبه ۳ جولای ۱۹۵۴ بیش از ۲۰۰ نفر از بهائیان در سالن تحتانی مشرق الاذکار ویلست در - جلسه تذکری که با افتخار ماریون جک کسی که مقامی شامخ و منزلتی پس از جنم از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله با و اعطا شده بود مجتمع شده بودند بر حسب دستور مطاع مبارک محفل ملی آمریکا به همراهی محفل ملی کانادا و وسیله لجنه تبلیغ اروپا در آمریکا پروگرامی بمناسبت این احتفال بزرگ تنظیم نموده بودند .

ناظم جلسه جناب پل هینی ایادی امرالله تلگراف صنیع مبارک را که در سال ۱۹۴۷ توسط محفل ملی آمریکا بلجنه تبلیغ اروپا مخابره فرموده و مشعر بر درجه استقامت ماریون جک بوده تلاوت کردند . ترجمه تلگراف مبارک باینضمون است " از ماریون جک تشویق و هرگونه کمک و مساعدت بایشان ابراز گردد " در این مقام خدمات آن امه منجذبه راستوده میفرمایند که ماریون جک متجاوز از ده سال با کمال شهامت سنگر خویش را نگاهداشته و روحانیت و خلوصی قیام نموده که شایان تاسی عمومی جامعه بهائیان آمریکای شمالی است بعد از تلگراف اخیر مبارک که در ۲۹ مارچ ۱۹۵۴ بعد از صعود ایشان به محفل ملی آمریکا عز وصول بخشید و بود تلاوت گردید (عین ترجمه تلگراف مزبور که توسط لجنه ملی ترجمه تهیه شده است زین این سطور میگردد) " ارفقدان

ماریون جک ایت ابدی شجاعت که در درگاه حضرت عبدالبها محبوب و معزز و برای نسل حاضر و آینده در - خاور و یاختر منالی بارز و در نبوت و جانفشانی و انقطاع احدی بجز مارتاروت که دارای مقامی بی نظیر و عدیسل است بر او تفوق نیافته محزونم خدمات جلیله بلا انقطاعش در طول قریب به نیم قرن در امریکای شمالی و جنوب شرقی اروپا که در تاریکترین و خطرناکترین مرحله جنگ بین الملل دوم با علی زره کمال رسیدگی الابد زینست بخش صفحات تاریخ معاصر بهائی خواهد بود روح مظفر و منصورش حال در ملکوت ابهی با گروه برگزیده اقران و امثال مارتاروت - لوآگسینگر - می مکسویل - بایدان سوزن مودی - کیت وانسوم کهلر - الابیلی - دروتی بیکر محشور و مالوف میباشد - رموس این نفوس مقدسه که در اطراف و اکناف کره ارض هنوز و لولولو - قاهره بونه نوس ایرس - سیدنی - طهران اصقهان - طرابلس و انعماتی دریای مدیترانه پراکنده و متفرق است شاهد ناطقسی بر عظمت و وسعت جامعه بهائیان آمریکای شمالی در و عصر رسولی و تکوین و در بهائی در سبیل مهاجرت است .

مقتضی است باتفاق محفل ملی کانادا و لجنه تبلیغ اروپا محفل تذکری در خور مقام آن متصاعد الی الله در مشرق - الاذکار منعقد نمایند بکمال اشتیاق مایلیم بمجرد اینکه مقتضیات ارتفاع بنای شایسته در آرامگاه آن امام الهی

فراهم شود در پرداخت مصارف با محافل ملیه ایالات -
متحدہ امریکا سپہم و شریک کردم این مرتد جلیل سبب
برکت ابدیہ برای کشوری خواهد بود کہ ہم اکنون بشرف
غرب جوار مدینہ مقدسہ محل اعلان امر حضرت بہاء اللہ
مفتخر می باشد .

سپس ناطق جلسہ چنین ادامه داد ایادی امراللہ
میسس کالینز در موقع وصول خیر صعود آن ورقہ موقنہ در
حیفا بودند اینطور ذکر نموده اند کہ یکی از وظایف اصلیہ
و مهمہ ایشان در حیفا مکاتبہ از قبل ہیگل مبارک باماریون
چک بود ہیگل مبارک ماریون چک را مورد محبت مخصوص
خود قرار دادہ و چنان لطف و مرحمتی در بارہ ایشان بنذول
میداشتند کہ فوق آن متصور نہ . حضرتشان غالباً
در مورد مهاجرت آن امہ موقنہ و خاد مہ براز ندہ ریاد فرمود
واظہار میداشتند کہ مایک نمونہ عالی و کامل برای قیام
مہاجرین و مهاجرات داریم و آن نمونہ و مثال همانسا
ماریون چک است وقتی خبر صعود این مہاجر عزیز بسمع
مبارک رسید آثار لطف و عنایت مخصوص از سیمای مبارک
ظاہر گشت در خاتمہ میسس کالینز یاد آور شد ند کہ اگر
مہاجرین و مهاجرات عزیز بہمان نحو کہ ماریون چک سبب
سرت خاطر مبارک شدہ بود بتحصیل رضای مبارک -
مولای محبوب فائز شوند یقیناً در زمرہ همان نفوس مخلصہ
فداکار کہ باین مواہب نائل شدہ اند محسوب خواهد -
گشت .

سپس میس آد ناترو تاریخچہ حیات و خدمات ماریون
چک را مجسم نمود و از خدمات گذشتہ چکی *partly*
کہ دوستان و آشنایان ایشان از روی کمال لطف و محبت

ایشان را باین نام خطاب مینمودند ذکر کرد ند .
ماریون چک در سنت جان (*St. John*)
نیو برانسیوک روز اول دسامبر ۱۸۶۶ متولد و در ۲۵
مارچ ۱۹۵۴ در سوفیا بلغاریا صعود بملکوت ابہی
نمود . دورہ تحصیلات خود را در شہرهای فرانسسہ و
انگلستان گذرانندہ مخصوصاً در نقاشی و موزیک علائقہ
شدیدی ابراز می داشتند اولین دفعہ کہ از امر مبارک
اطلاع حاصل نمودند توسط جناب میس ربی ایادی -
امراللہ بود جناب میس ربی خود نشان شرح مختصری
مرقم داشته اند . اولین خاطرہ کہ از ماریون ^{چک} در نظر م
است وقتی است کہ ہر دو ی ماد مرحلہ لاتین در ریاریس
بتحصیل اشتغال داشتیم ماریون چک در قسمت نقاشی
ومن در قسمت معماری علاوہ بر اینکہ ہر روز دریلوار
یکدیگر را ملاقات مینمودیم در ریانسینون مادام فیلیپ
کہ برای دانشجویان اختصاص داده شدہ بود نیز
سکونت داشتیم باین ترتیب من و ماریون با یکدیگر
آشنا شدیم من فرصتی بدست آوردم و راجع بامبارک
با ایشان صحبت داشتم باینطریق ند ای کلمہ اللہ
برای اولین بار بگوش ایشان رسید و بعداً نیز چکی عزیز
با بہائیان کہ بقصد دیدن من با ستودیو میآمدند
ملاقات مینمود تا اینکہ بشرف ایمان فائز شد در سنہ
۱۹۱۸ مجدداً ماریون چک را در حیفا ملاقات کردم
در آن موقع بتدریس نوحہ های حضرت عبدالبہا مشغول بود
موقعی کہ ایشان بامریکا مراجعت کردند معلوم نیست
و آنچه مسلم است اینست کہ چندی بعد بخدمات -
مہاجرتی ایشان در آلاسکا و یوکان شروع شد .

در این موقع ناطق مجد را بصحبت خود ادامه داد چنین گفتند بعضی از دوستان عزیز مانیز خاطره اوقاتی را که این خانم محترمه در سنه ۱۹۱۴ بمنزل مستر مکسول در متراول آمد و شد مینمود بیاد دارند . ماریون جـك مدت نسبتا مدیدی نیز در گهین ایگر بخدمات تبلیغی ادامه داده و ضمنا بنقاشی درونما و شبیه سازی مشغول بودند غالب دوستان عزیز این وجود نازنین را که مجسمه روحانیت و انقطاع بود بیاد میآورند این خانم عزیز چنان محبوبیتی در میان دوستان و آشنایان داشت که بمحض بردن نام ایشان آثار مسرت و شادی در وجنات هویدا میگردد . ماریون جـك بر حسب ظاهر کمتر از سن خود جلوه مینمود بسیار خوش معاشرت و محبوب پیر و جوان بود هر کجا میرفت بواسطه صفات حسنه خویش و محبت حقیقی و بندگی آستان مبارک مولای حقین همه رامتنون خود و مجدوب یکدیگر مینمود اگر بخواهم شرح خدمات این خادمه بپردازم باید هم باید بگویم هدف او در زندگی فقط خدمت بامر بود او حیات خود را وقف این منظور جلیل نمود و در زمره اولین نفوس است که دعوت حضرت عبدالبها را در مورد مهاجرت و تنفیذ نقشه ملکوتی اجابت نمود .

مش

در سنه ۱۹۰۳ و مرتبه بحیفا رفت در مدت انا

در حیفا حضرت ولی امرالله دستور فرمودند بصوفیسا پایتخت بلغار برای مهاجرت عزیمت نمود و بقیه عمر را در آنجا بگذراند .

خانم بلس و دخترش جین در ۱۹۳۶ جکی را در بلغاریا

ملاقات نمودند ایشان ذکر نمودند که ماریون جـك در بلغار بکمال قوی بخدمت امر مشغول بودند جلسات متعدد تبلیغی تشکیل داده و حاضرین جلسه از دکترهای پسر و فسرها و مردمان طراز اول بلغاریا بودند ماریون جـك چندین دفعه در مدرسه تائستانه آلمان شرکت نمود و با وجود تضییقات و مشکلات متعدد مرتباً برای مسائل امری بومین بود و اوست مسافرت نمود و مجد د ايسو فیا محل اقامت و مآخورت خود مراجعت مینمود آقای گوستانو یکی از بستیدان ماریون جـك که بوسیله ایشان بامریکا اقبال نموده بود شرح خدمات و مشقاتی که آن امه موقنه در زمان جنگ با آن مواجه بود چنین بیان مینماید وقتیکه آتش جنگ بین الملل دم مشتعل شد این خانم بزرگوار مجبور شد جلسات تبلیغی خود را ترك نماید و دیگر ممکن نبود بتوانیم یکدیگر را ملاقات نمائیم من بوسیله شخص دیگری که اصلا بلغاری بود باماریون جـك تماس میگرفتم در اکتبر ۱۹۴۰ وقتی موفق بگرفتن ویزا برای عزیمت بامریکا شدم جراتی پیدا نمود و بایشان تلفن نمود و حتی بمهمانخانه که سکونت داشت ستافتم معلوم شد ایشان نقل مکان نموده در مهمانخانه بسیار کوچک و ارزانی سکونت نموده اند خانم عزیز مرا در اطاق انتظار هتل پذیرائی نمود شاید اطاق ایشان کنجایش و نفر راحتی نداشت من موضوع رفتن امریکا را با ایشان در میان گذارده و تقاضا نمودم که بهمراهی من بامریکا مسافرت نمایند و قول دادم کمال مواظبت را از ایشان مینماید اما ماریون جـك قبول ننمودند و اضافه کردند که حضرت ولی امرالله

اجازه فرمودند که من چسویس عزیزت منطیم ولی من تصور کردم که شرط زندگی آنست که در بست خود باقی و تمام مصائب و آلام تن در دهم . این ملایعات و مصائب در مذاقم شیرین تر از ترك محل هجرت و اقامت در سوئیس و کانادا بود . ماریون جك دارای طبیعی بسیار ملا یم فوق العاده مهربان شجاع صاحب اراده قوی بود . حقیقتا ز نوال جك اسم با مسائی بود که حضرت عبد البها بایشان عنایت نموده بودند . ماریون جك دارای نفس مطمئن ایمان راسخ خدمت با مرا از جان شیرین عزیزتر میداشت از این عالم بعالم باقی صعود فرمود اکنون جسم عزیزش در آرامگاه ابدی در قبرستانی که مخصوص عساکر انگلیسی است خفته روح پرفتوحش برای همیشه سبب نزول عنایات الهیه و برکات لایحصری برای سرزمینی که جان خود را فدا نمود و تا این اندازه آنرا گرامی داشت می باشد . اینك مطالبی که از قبیل هیكل مبارك حضرت ولی امرالله خطاب بجنه تبلیغ اروپا در امریکا درباره عفت و خصوصیات زندگی ماریون جك ابلاغ شده است زیارت میگرد .

جامعه پیرو جوان مثالی بارزتر از این روح پاک که در سبیل مهاجرت قیامی عاشقانه نمود نخواهند یافت سی سال تمام با وجود کسالت قلبی و ضعف و نقاهت در محل مهاجرتی خویش باقیماند غالب اوقات با عسرت و تنگدستی همعنان بود و عبارتة اخری از جمع لوازم حیات محرم خوراک و پوشاک و مسکن کم جزو مجرومیت های مادی ماریون بود . ماریون جك در يك اطاتی استراحت مینمود که سایرین نیز در آن بیتوته مینمودند

اطاق ایشان فائد و مسائل گرما و در معرض جریان هوا قرار داشت بعد از جنگ با کمال شهامت به بلغاریا مراجعت و فعالیت تبلیغی خویش ادامه داد حضرت ولی امرالله توصیه فرمودند که از بلغاریا بسویس نقل مکان نماید زیرا اقامت در بلغاریا از لحاظ تابعیت کانادا بسیار خطرناک بود ولی با اینحال ماریون استدعا نمود اذن عنایت فرمایند در بلغاریا توقف نماید و عرض نمود که تنها آرزوم آنست که در محل هجرت که برای من بسیار عزیز و گرامی است با فرزند ان روحانی خویش بسر برم باین منوال با استقامتی خستگی ناپذیر بسخدا منت امر اشتغال داشت ماریون جك در نزد عمم معزز و محترم بود در مستقبل ایام که نفوذ امر در آن سامان زیاد شود مرقد ماریون جك زیارتگاه عمم اهالی خواهد گشت هیكل اطهر میل مبارکش آنست که هر فرد بهائی علی الخصوص نفوسی که اکنون در راه هجرت قدم برداشته و ترك سروسامان نموده برای نشر نجات الله بمحللهای مهاجرتی حرکت کرده اند بر زندگی ماریون جك اطلاع یافته و بر اثر اقدام او مشی نمایند .

سهس جناب هراس هالی منشی محفل ملی امریکا و ایادی امرالله که با خانم ماریون جك از سوابق ایام آشنائی داشتند اینطور بیان مطلب نمودند . ما باید در این موضوع قدری تفکر و تعمق نمائیم که ماریون جك چگونه توانست پیشه هنری خویش نقاشی را کنار گذارد و از مادیات منقطع گردیده و در زمره نفوس مقدسه قرار گیرد سهس ناطق لوح مبارك حضرت عبد البها راقلاوت نمودند و در آن لوح مبارك حضرت عبد البها تصریح میفرمایند

که "عنقریب بفیض مدرا و تائیدات ملکوت اسرار نفوسی
 بیعوت خواهند شد که شب و روز بخدمت امر قیام نمایند"
 سپس ناطق جلسه توجه جمعیت را با اهمیت تلگراف
 منبع مبارک در باره مارناروت - لوآکسینگر - بی ماکسویل
 هاید وان - سوزن مودی - کیت رانسم کهلر - الابیغ
 دورتی بیکر و از اینکه از لحاظ خدمات امری در یکدیگر
 قرارداد جلب نمود و در باره خدمات تبلیغی و -
 مهاجرتی آنان در سپیل امرالله مطالب جامعی ابراز
 نمود از جمله این بیانات بود این برگزیدگان حضرت
 رحمن بحقیقت از شئون مادی گذشته بملکات و فضائل
 انسانی که پشت پازدن بعلائق مادی و قیام بانقطاع
 وفداکاری است فائز شدند بعبارة اخیری با قبول -
 محبت و فنا بعزت ابدیه نائل گشتند مرگ در عرف این
 جواهر وجود معنی و مفهومی ندارد تاثیر برای ماست
 که باید در باره حیات و ممات خود بیاندیشیم و در نظر
 بیاوریم که در یک دوره بحرانی بسیار عجیبی زندگی
 میکنیم از طرفی عنایات و مواهب الهی در انتظار و از طرف
 دیگر مواجه با مصائب و آلام لاتحصى هستیم
 که تبه آن در تاریخ مشاهده نشده .
 تمام این نفوس مقدسه در انسرفداکاری و
 جدیت و جانفشانی در سپیل امر بنعمت و ایمانی
 موفق گردیدند که هر یک در موقع معین
 بفراست مقتضیات خدمت را در هر موقع درک نموده
 و موفق آن بشرط بنسبگی و هجرت قیام نمودند

ماباید بسرانرا اقدام ایشان مشی نمائیم
 با همان فراست مقتضیات خدمت را در این زمان
 تشخیص داده تصمیم فاطمی برای مهاجرت
 خود در قبال این نقشه عظیم بگیریم
 و وظیفه خود را در سپیل هجرت با عشق
 و اطمینان کامل انجام داده هرگز با س
 و نا امیدى بخود راند هییم این اطمینان
 که منبعث از خلوص و ایمان است بیدریغ بجهانیان
 مبذول داریم واقعا چقدر جای مسرت
 و شادمانی است که با مشتى بهائیان دنیا
 مامور راهنمایی بشر و ورود آنان
 بشریعه الهی هستیم .

در خاتمه ستر هالی یکی از السواح را تلاوت نمود
 و سپس جمعیت با کمال احترام و سکوت
 بسالمن معبود برای زیارت
 آثار و السواح و دعا و مناجات
 بر آگروه برجسته ای که ماریسون جک
 یکی از آنان بولفتند جلسه دعایا
 تلاوت زیارتنامه حضرت عبدالبها
 خاتمه پذیرفت .

پایان

((اثبات الوهیت))

***** (بقیه از شماره قبل) ***** (عصادق زاده) *****

دلیل پنجم - برای اثبات الوهیت چنین خلاصه
 میشود : ضرورت انتها " مجموعه عالم امکان وحد و نقص
 بجداه واجب نامحدود کامل به منظور از جمله فوق این
 است که چون ما بعالم امکان نظر افکنیم یعنی
 جمیع کائنات عالم را از جمله نبات و حیوان ملا حظہ کنیم
 صحتی بینیم که تمام آنها ناقصند و محدود هر
 ناقصی محتاج است به کاملی ضرورت عالم وجود وجود کامل
 مطلق است حضرت عبد البها این مطلب را در کتاب مستطاب
 مفاوضات چنین بیان میفرمایند قوله الاحلی " و از جمله
 دلایل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده
 بلکه خالق و تصور دیگری است و یقین است و شبیههای -
 نیست که خالق انسان مثل انسان نیست زیرا یک کائنات
 ضعیف کائن ضعیف دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید
 جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید " و اینکسه
 گفته میشود عالم امکان یعنی عالم جماد و نبات و حیوان و
 انسان ناقص است یعنی احتیاج بتربیت و کمال دارد -
 کاملاً محقق است چه که چون ما انسان نگریم ملا حظہ می نمایم
 که عاجز است بدیهی است همین عجز انسان دلیل
 بر قدرت خداوند قادر علی است زیرا تا قدرت نباشد عجز
 تصور نگردد و عصادق این مثل کاملاً ثابت است که میگویند
 " تعرف الاشیا باضدادها " یعنی جمیع اشیا " بوسیله
 ضد و مخالف خود شناخته میشوند مثلاً روشنائی شناخته
 نمیشود مگر با وجود تاریکی که عدم روشنائی است اگر روزی

آفتاب غروب نمیکرد برای ما روشنائی آفتاب هم مجهول
 بود حضرت عبد البها " باز در همان کتاب مفاوضات میفرما
 یند " عجز خلق دلیل بر قدرت حق است زیرا تا قدرت نباشد
 عجز تحقق نیابد مثلاً در عالم امکان فقر است لابد غنائسی
 هست که فقر در عالم تحقق یافته و در عالم امکان جهل
 است لابد علمی هست که جهل تحقق جسته اگر چنانچه
 علم نبود جهل تحقق نمیگرفت چرا که جهل عدم علم است
 اگر وجود نبود عدم تحقق تعیافت " اصل مسلم ثابت
 فلسفی است که اثبات هر شیئی مقدم بر نفی آنست زیرا
 عدم صرف ممتنع است حضرت عبد البها میفرمایند " عالم
 عالم وجود است " پس ما وقتیکه اسم خدا را میبریم وجود
 او را هم ثابت کرده ایم زیرا اگر ماده نبود یعنی مفهوم
 کلمه ماده نبود کلمه ماده هم که مفهوم ماده است
 نبود زیرا باز از مسلمات است که اول مفهوم پیدا میشود
 بعد اسم آن محال است مفهومی نباشد ولی اسم آن
 مفهوم پیدا شود اما اینکه میگوئیم خدا وجود دارد اینهم
 بحثی است حضرت عبد البها ارواحنا له الفداء در سفرنامه
 مبارک میفرمایند " وجود مفهومی ذہنی که ما ادراک میکنیم
 و میفهمیم و اعراض پراشیا است اشیا " بمنزله جواهر و بمنزله
 عرض است اما وجود واجب چنین نیست بلکه مقصد وجود
 حقیقی است که قائم بالذات است نه وجود مفهومی ذہنی
 وجودی است که اشیا با و تحقق یابد اشیا " بمنزله فعل
 اوست و جمیع کائنات قائم با و ما او را تعبیر بوجود میکنیم

زیرا محتاج تعبیری هستیم نه آنکه آن وجود باد راک ما
 بگنجد و مقصد از تعبیر ما بتحقیق به الا شیا^ک است^ک منظور بهار
 این است که معمول مردم چنین است اول چیزی را میبینند
 و بعد راجع به بودن و نبودن آن قضاوت میکنند زیرا همان -
 طوری که در بالا گفته شد عدم محض محال است و عالم وجود
 است یعنی عالم هستی است نه نیستی و نیستی نیست
 اما راجع بذات مقدس الهی وقتی که میگوئیم هست نه اینست
 که ایراد بد ما بشیم بلکه مقصود این است که این عالم پس و ن
 واجب الوجود متصور نیست زیرا مخلوقی میبینیم قضاوت -
 میکنیم قطعاً این مخلوق خالق دارد نظامی می بینیم آنا
 وجود ناظم بفکرمان خطور میکند . ممکن است بعضی
 تصور کنند که مثلاً آفتاب ماه و ستارگان اصولاً ناقص نیستند
 در جواب میگوئیم نفس آنها تحول و تغییر آنهاست چنانچه
 گفته اند العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث
 و باز ممکن است بعضی ها بگویند چطور ما خدائی را که سه
 نبی بینیم بوجود آورده و معتقد شویم آیا این موهوم نیست -
 باینگونه اشخاص چنین جواب داد میشود اگر چنین قضاوت
 کنیم که هر شیئی مشهود موجود است و هر چه مشهود نشود
 موهوم چنین قضاوتی قضاوت نوق العاده سطحی است
 موهوم آنست که وجود ذهنی داشته ولی وجود خارجی
 نداشته باشد و عقل هم وجود او را تصدیق نکند والا اگر بنا
 باشد هر شیئی غیر محسوس و مشهود را انکار کنیم بایستی تمام
 حقایق مسلمة الوجود عالم وجود را که موضوع ملیونها
 کتب کتابخانه های دنیا است منکر شویم و مانند اشخاص -
 جاهل بیک زمین صاف و هموار زیرایمان و یک آسمان بشکل
 سلج بالای سرمان معتقد شویم و پس اگر ما میگوئیم جس
 (۲۶۶)

موهوم است برای اینست موجودی بد آن شکل که عوام تصور
 میکنند در خارج وجود ندارد و عقل ما هم بودن چنین موجو
 را تصدیق نمیکند . امروزه بعضی از علمای مادی چنین
 اظهار میدارند که بشر اولیه در مقابل قوای مادی و طبیعی
 خود را عاجز میدید و برای هر یک از این توالیه تصور میکرد
 مانند الهه دریا الهه برق و امثال ذلك یعنی ترس از
 جهولات عالم طبیعت او را بپرسش الهه متعدد معتقد
 ساخته سپس این طرز فکر بر مرور زمان تکامل یافته و بصورت
 دوالیزم یعنی عقیده بد و بعد اخیر و شر با رحمان و شیطان
 درآمده است و ایده آلیزم کنونی یعنی عقیده بخدای
 خارج از عالم طبیعت داشتن در نهان سیر تکاملی همان -
 طرز تفکر ناقص اولیه است هر چند این طرز تفکر میان تمام علما^ک
 مادی عمومیت ندارد مع هذا اقامه دلیل و جواب آن بسیار
 ساد ووار خود این طرز تفکر سطحی استنتاج میشود زیرا -
 اکثریت قریب باتفاق علمای معروف علم مثبت مادی مانند
 ارسطو فیثاغورث نیوتن دکارت کانت پوانکاره و علامه کبیر
 قرن بیستم آئنشتین که خود موسسین و واضعین قوانین
 اساسی علم بودند بذات مقدس الوهیت معتقد وحتی
 بعضی از آنها مانند کنت تولستوی روسی در کلیه تالیفاتش
 بجد تمام بانیات این مطلب پورا اخته است و لشر دانشمند
 معروف قرن نوزدهم که خود از مخالفین سرسخت کلیسا بوده
 است مع هذا درین باره در دیکسیونر فلسفی خود چنین
 میگوید بفرض محال اگر خدائی نیز متصور نبود نظم و هندسه
 کامله عالم آفرینش ما را وادار و ملزم باقرار وجود مهندسان بزرگ
 عالم مینمود بطور کلی تصور وجود خدا از منتهای ارجح و نادانی
 سرچشمه نمیگیرد بلکه جهان علم و دانش خود مقدس موهوم خلی
 (بقیه در صفحه ۲۴)

مـزاح

***** (روحی ارباب) *****

منلسی است معروف میگویند : " المزح فی الکلام کالمطعم فی الطعام " نك طعام را خوشمزه و مطبوع میدارد مزاح نیز کلام را دلچسپ و دلنشین میسازد و مستمع را از خستگی و ملال بیرون میآورد پرواضح است همانطوریکه اگر نك در خوراك از حد معمول فزون گردد در اثر شوری خوردن آن در سوار است و لذت غذا از زمین میروید بهمین قسم هم چنانچه مزاح و شوخی از حد لازم تجاوز نماید مورت که ورت و زحمت خواهد شد البته بین مزاح و گستاخی و اهانت باید فرق فائل شد و معنی و مفهوم مزاح را درك کرد والا بهر کلام مبتذل و سخیف نمیتوان نام لطیفه و ظریفه و مزاح اطلاق نمود .

بعضی از نفوس بصرف اینکه با ادای مطالبی مستحسین و حضار را میخندانند گاهی چنان از خود بیخودند و عباراتی را بر زبان میرانند که شاید خود بنفسه بمسخرات وابتدال آن واقف نیستند همین تبعیت از هوی و هوس و عدم توجه به نتایج گفتار سبب میشود که عبارات تیسر و کدورت و کلفت بر قلوب می نشیند و نورانیت و صفای محبت و الفت زائل میگردد .

لطیفه گوش بطوریکه از معنی و مفهوم آن سخوی مستفا د میشود ذکر مطالب نیکو و متحسن و لطیف است و چنانچه فاقد چنین مزایا و محاسن باشد به کلام درشت و خسونت آمیز تعبیر میشود و اثمار تلخی بیار میآورد .

اگر در جمیع شئون بمظاهر مقدسه الهیه اقتدا و تاسی شود یقینا انسان از لحاظ تربیت و ارتقا روح بسرحد کمال میرسد ملاحظه فرمائید در بیانات مبارکه مرکز عهد و پیمان الهی مزاحها و لطائف و ظرائفی وجود دارد که اسباب انبساط جان و راحت وجود ان است . در عین حال که جنبه مزاح و شوخی آن محفوظ و ملحوظ است ولی معذالك ملو از حقائق لطیف و مشحون از معانی دقیق است که از جهت تربیتی و اخلاقی بسیار مهم و مسجسوی است . کرا را از نفوس که در محضرات مشرف شده اند شنیده ایم که مزاحها و شوخی های مبارک بقدری محبت آمیز و فرح انگیز بوده که مخاطب از شنیدن آن غرق در دریای وجد و سرور میشده و در واقع مزاح مصطلحی در بین مردم نبوده بلکه درس اخلاق و تربیت بوده است برای نمونه چند مزاح مبارک را که در سفرنامه والواح مبارکه استنساخ گردید به عنوان شاهد زیب این ورقه مینمایم .

در لوحی میفرمایند : " حضرت حکیمان با شما مزاح خوش است و سرور آورد از حطام خانه از خشت خام باقی مانده بود آنرا نیز بیاد دادی دیگر نه لائسه ای نه آشیانه ، پاك باخت سدی حال دیگر آرام گیر گویند پاك بازی - جانبازی است و نهایت قمار بازی الحمد لله در این میدان با عابد البها هدم و سمرای د و مفلس که يك آواز خوانند خدا را خنده گیرد ع (بقیه در صفحه ۲۰)



عزیز الله صباح

نقش معانی

ما امنی جز سرکوی تو ندارد دل من
 تا سوی کعبه مقصد بسرد محفل من
 غیر مهر رخ خود نذر از حاضری من
 ورنه از جهش و جدل حل نشود مشکل من
 چیزی سو دای جنون خاطر لای عقل من
 تا که شد خاک گنای تو سرمنزل من
 چون ولای تو بود کشتی و هم ساختل من
 هم مگر لطیف عمیق تو شود شامل من
 زندگی بخند و منبت بنهد قاتل من

از ازل مهر تو آمیخته شد با گل من
 ناله عشق در اینم سر حله میاید و بس
 برق بر خرمن هستی زن و باقی مگذار
 سینه ای ده که در او نقش معانی خوانم
 بارها بنسب همی دادم و الفت نگرفت
 رشک بر منزلتیم اهل سموات برنید
 نیست اندیشه اگر بحر ملامت موج
 حاصلی نیست مرا جز گنه از کشت وجود
 کاشکی خون مرا بریزد و بر عظم رمیسم

جان بیروز که ازوادی اینم صباح

صبحگاه قیسی تاخته در محفل من



64





فیروز براقی سمنه د

از :
معاصرین

بهار خوش

بپای غنچه زلبیل ترانه برخیزد
بنواز وغمزه زخواب شبانه برخیزد
بچهره باغ ز گلها نشانه برخیزد
شکوفه ها زکران تا کرانه برخیزد
نوا ی شادی وچنگ وچغاباه برخیزد
نوا ی زیر وسم عاشقانه برخیزد
زهر کنار هزاران زبانه برخیزد
هزار میوه زهریک جوانه برخیزد
فروغ علق و صفاد زمانه برخیزد
غبارکین بنشینند بهمانه برخیزد

خوش آن بهار که غم از میانه برخیزد
خوش آن صبح که نرگش د و دیده بگشاید
خوش آن زمان که بهر یوسه از نسیم سحر
خوش آن زمان که بطرف چمن زیاد بهار
خوش آن زمان که ز ساغرگشان مجلس انس
خوش آن زمان که بهر سو ز جمع عشاق
خوش آن زمان که شرار ادب برانروزد
خوش آن زمان که درخت هنر نمرگیرد
خوش آن زمان که ز بیگانگی انزباید
خوش آن زمان که ز سرخ و سیاه وزرد و سفید

خوش آن زمان که ز نیم جهانیان فیروز

سرود مهر و وفا جاودانه برخیزد

از جمله در سفرنامه مبارک مذکور است که حضرت عبدالبها بامیس بئلاک که دختری قصیرالقامه بوده و افتخار تبلیغ و هدایت عده زیادی را داشته است مزاح میفرمودند و بیان مبارک این بود "که تود ختر باین کوچکی باقد کوتاه چطور این همه پسران و دختران بلند بالا را تولید نمودی" عرض میکرد این از تائید و عنایت مبارک و قوه خارق العاده ملکوت ابهی است و این فرزند ان روحانی سبب افتخار حیات ابدی این کنیز آستان پیمان - رحمانی " همچنین در سفر آمریکا در مهمانی منزل مسمیس پارتز چون در اطاق دیگر جلوس فرمودند باخدم حضور بنای اظهار عنایت و مزاح گذاردند که بیائید و بنشینید جای و شربت و شیرینی و چند رنگ میوه را مسمیس پارتز برای شما حاضر نموده بنوشید و بخورید و بد بگذرانید خدا بفریادتان برسد خیلی زحمت است این نحو گذران در چنین عمارتی بسر بردن در چنین هوا و فضائی سیرکردن با چنین خدام و دوستان محترمانه بودن واقعا خیلی بشما بد میگردد خدا بفریادتان برسد . انتهی ملا حظه فرمائید در شواهدی که بدان اشاره شد روح عظیم بنده نوازی مرکز عهد و پیمان الهی در نهایت وضوح مشهود است گرچه بیانات الهیه در قالب مزاح افراغ گردید و برای رفع خستگی و ملال است و لکن روح معظمه و نصیحت و مهر و محبت کاملاً در آن مکنون و مخزون است گاهی دیده شده که مزاح از عرصه قول به حیظه عمل نیز وارد میشود و بعضی از نفوس زمام اختیار را از کف داده با حرکات و رفتار ناشایسته بوسیله ابرو و چشم و دست بر زخم خود شوخی میکنند و برای تفریح و تغییر ذائقه

خود و دیگران را بر زحمت میاندازند مثلاً در فصل سر در زمستان سطلی پراز آب بر روی کسی ریخته میشود و یا اگر شخص در کنار استخر ایستاده باشد بآب افکند و گردد و یا از مکان مرتفعی انسان را به پائین پرت کنند و قس علی ذلک یعنی حرکاتی که منجر به هلاک و یا نقص اعضای انسان گردد آیا میتوان نام مزاح بر اینگونه افعال اطلاق نمود؟

بسا اوقات در حین مکالمه و مصاحبه برای تحقیر و توهین مخاطب و ابراز مافی الضمیر از در شوخی و مزاح وارد صحبت میشوند و این عمل سبب میشود که کدورت و اغبرار حاصل نگردد و رشته محکم و متین دوستی و محبت میگسند اساس دیانت الهیه بر روی محبت نهاده شده است شارع قدیر در راه ایجاد محبت جان و مال خود را فدا فرمود از قبول بلا یا تحمل انواع رزایا نهراسید تا قاصر شدید محبت و کاخ رفیع اخوت در عالم بنا شود علم اتحاد در قطب آفاق موج زند و شهباز بلند پرواز در فضای تقدیس اوج گیرد . پس باید بانچه که موجب تحکیم و تشدید اساس محبت است متوسل شد و از آنچه که اسباب اختلاف و انشقاق است متنفر گردید زمام گفتار و کردار را باید به عقل سلیم سپرد نه نفس اماره بسوء آنچه با تعالیم الهیه و دستورات سماویه وفق داد باید معمول نمود و هر چه مخالف و مغایر با روح امر و آداب الهی است مردود و منفور تلقی گردد در معاشرت و مصاحبت با یکدیگر در رعایت ادب و احترام و حفظ ثنویان باید سعی بلیغ مبذول داریم . گفتار را با میزان عقل بسنجیم و در معنی و مفهوم آن دستگیریم

کلام بشابه مرضی است که چون از نفس دهان بیرون پرید
دیگر اعاده آن مقدور همیسر نیست پس بمصداق —
"نکوگوی اگر دیرگوئی چه غم" قدری درگفتن
تعمق نائیم و کلامی مرضی رضای حق از دهان خارج
سازیم .

اشخاصیکه بکلام مبتذل و سخیف میخندند و اسباب —
تشجیع و تشویق گوینده میشوند همان اشخاص درغیبت
گوینده از سبک سری و بی مغزی کلام صاحب آن زبان
به تنقید و تکذیب میکشایند پس چرا انسان کلام
مستحسن و مبتذلی بر زبان راند که در نزد دوست
و دشمن حقیر و بی مقدار گردد . اگر واقعا طالب
ظریفه گوئی و مستزاج هستیم میتوانیم
داستانها و امثله حکایاتی را درگفتار
خود ذکر نمائیم که بهیچوجه اسباب
تکدر احدی نشود و از جمله ادب و انسانیت
نیست منحرف نباشد والا تلفیق
عبارات نازیبا و بیان مطالبی

بقیه از صفحه ۱۶ (اثبات الوهیت)

است برای تقرب بپارگاه قدس الهی مضافا باینکه
مجهولات بشری بانوسعه علم و فنون مبسوطا متناسب
است منکر این واقعیت نمیتوان شد که تحیر و تعجب
دانشمندان^(۱) قرن بیستم در برابر انرژی اتمیک کمتر از —
تحیر و تعجب بشر اولیه در مقابل قوای
طبیعی نیست .

پایان

زشت و نارسا چه دردی را درمان میکند
و جز ایجاد تالسم و اغبیرار
چه نتیجه و ثمری دارد ؟

اگر طفیل سبق خوان مکسب عظیم
پسزدان شویم چنانچه نغمه سراسری
بدیع الاحسان گلستان محبوب
عالیمان گردیم از گفتار و کردار
هندار ما عسرف ایمان استشمام —
خواهد شد .

معلم حقیقی و آموزگار عمیمی
جمله طحسرق زندگانی را برای
ما تعیین فرموده و روشن و منور
داشتند دروس اخلاق و آداب انسانی را
بما تعلیم داده . خوشحال نفوسی
که چون تلمیذ تیز هوش
در این مکسب بزرگ اخلاق وارد شدند
و مقادیر آداب الهی و متخلسق باخلاق
ببزرگایی گردیدند و تبارک خویش را
بایمن اکیل مرصع و زیبا مکلل
و مفتخر داشتند .

پایان

کشفی معروف و مشهور میباشند .

جناب وحید کشفی در سال ۱۲۸۰ هجری تولد
 قمری مطابق سال ۱۲۴۴ شمسی در قصبه
 "اصطهبانات" فارس محل اقامت پدری خود متولد شدند
 اصطهبانات قصبه ایست که تا داراب فارس ۴ فرسنگ
 و تا نیریز ۶ فرسنگ فاصله دارد .

تولد

پدر ایشان مرحوم حاجی محمد اسمعیل
 از تجار معروف (لار) فارس بود و سا
 هندوستان و بسنی داد و ستد داشت جناب وحید
 بسن ۷ سالگی بودند که پدرشان از مشغول تجارت دست
 کشید و خراسان رفت و مجاور آستان قدس وضوی گردید
 تا صعود کرد بعد ها هنگامیکه جناب وحید بسن ۷ رسیدند
 از احوال پدر از حضرت عبدالبهاجل اسمه -
 الاعلی سؤال کردند در جواب لوحی بافتخار ایشان
 صادر شد که در آن میفرمایند :

پدرو مادر

"..... مومن بودند و از نندت بلا یا ورز یا کمان
 نمودند و حق هم داشتند" مادرشان (جهان بیگم)
 دختر آسید جعفر کشفی دارابی و همشیره آسید یحیی
 وحید دارابی معروف بود و هنگامیکه جناب وحید بسن
 ۷ سالگی رسیدند وفات کرد .

نسب

بدین طریق نسب جناب وحید کشفی
 جناب وحید دارابی معروف بو وحید اکبر
 که در عصر رسولی خدمات و فد اکاره های درخشانی نموده
 و اقیبت الامر شهید شدند میرسد باین معنی که
 آن بزرگوار خال جناب وحید کشفی میباشند و در الواح
 متعدد ده ایکه از کلک مرکز میثاق بافتخار ایشان صادر

شده جناب وحید کشفی را بجمعیت از نسیم و اخلاق و رفتار
 جناب وحید اکبر تشویق میفرمایند از جمله در این لوح
 که در ایام توقف جناب وحید در امریکا صادر شد چنین
 میفرمایند .

(نیویورک - جناب میرزا یوسف خان)

هو الله ای پادگار آن سرور برابر چون بآن یار روحانی
 نامه نگارم بیاد آن مظهر رحمانی افتم یعنی حضرت
 خال بزرگوار در قلب چنان جوش و حرکتی بدیدار گردد
 که زمام اختیار از دست برود لهذا بذکر آن مه تابان زبان
 گشایم که چگونه جان فشانی فرمود و قربانگاه ربانی
 شرافت و چه نفعه قدسی منتشر کرد و چه شمع نورانی
 بر افروخت نورهدی را مشکافه نورا گشت و کوب هدایت
 را افق رحمانیت گردید چنان علمی بر افراخت که در قطب
 آفاق تا ابد الابد خافق است و چنان تخی بگشت
 که در جنت ابهی نخل باسقی روحی فد الارض سفک
 علیهادمه الطاهر الباهر . . . ای یار مهربان از
 فضل قدیم امید چنین است که روش و سلوکی فرمائی و چنان
 توکل و انقطاعی بنمائی که سررشته عمم یاران گردد و -
 در سقور العمل جمیع مبلغان تا چنین نگردد نتیجه نبخشند
 و تسورائیت الهیه نه درخشند بلکه عاقبتش پشیمانیمت
 و ندامت ناگهانی نظر بنفوس طایفه طاهره مبارکه در
 قرون اولیه نمائید که بچه روش و سلوگی و حالت انقطاعی
 و فرط انجذابی نشر نفعات نمودند و اعلا کلمة الله
 کردند فس الذاهبین الاولین من القرون لبنا بصار . . .

تحصیلات اولیه

جناب وحید پس از فراگرفتن خواندن
 و نوشتن فارسی در سن ۱۶ سالگی

پشیران رفتند و تحت سرپرستی یکی از اقوام بدریسان
 پروش تلامذه آنزمان حجره‌های درمدرسه خان شیراز
 گرفته و در آنجا بتحصیل مقدمات منطق و حکمت و عربی
 و سایر علم متداوله عصر پرداختند در این اوقات بود
 که با متصاعدالی الله جناب آقا شیخ ابراهیم (معروف
 بفاضل شیرازی) که از بزازان برای تحصیل پشیران
 آمده بودند آشنا شدند و با وجود آنکه در آنزمان
 تحصیل حکمت که همان (فلسفه امروزه است) کسر
 محسوب میشد و هر کس بتحصیل آن میپرداخت مورد تکبیر
 واقع میگردد جناب وحید بتحصیل آن میپرداختند
 ایشان پس از دو سال تلمذ در
 شیراز برای ادامه تحصیل در
 سال ۱۲۹۸ هجری قمری بیژد رفتند و دو سال در
 مدرسه خان یزد بکسب علم پرداختند سپس مسافرتی
 باصفهان و از آنجا بپروچورد برای ملاقات خال دیگر
 خود آسید ریحان الله حجت الاسلام پروچورد که بجا در
 جناب آسید یحیی دارای و مشخص فاضلی بود نمودند
 جناب وحید پس از ملاقات خال خود که حوسن یا مسر
 نبود از پروچورد بکرملا و نجف اشرف مسافرت کردند و در
 عتبات برای تکمیل تحصیلات و فراگرفتن علم قدیمه در
 مجالس درس علمای بزرگی مانند آشنخ عبدالله مازندرانی
 و حاجی میرزا حبیب الله رشتی و حاجی سید حسین -
 ترک که از علما و مدرسین بزرگ زمان خود بودند حاضر
 میشدند .

مر اجعت با بران

تا آنکه پس از دو سال توقف و تحصیل
 در عتبات از راه بغداد بصره

بوشهر - لنگه بند و عباس بدار اب رفته و یک هفته در
 آنجا توقف کردند و پس از آن از راه سیمرجان کرمان
 تربت - سبزوار و نیشابور بمشهد وارد شدند و مدت
 یکسال و نیم در آن شهر مقیم گشتند .

ایمان بامر مبارک

در این شهر مقدس بود که جناب
 وحید بسائقه حسن باطنی که
 همیشه در اشخاص سلیم النفس موجود است بامر مبارک
 مومن گردیدند و تفصیل آن چنین است که در اوقاتی
 که قبلا بیژد و کرمان مسافرت کرده بودند در کرمان
 با آسید محمد و در یزد با آسید احمد پسران جناب
 وحید اکبر که هر دو مومن بودند ملاقات کرده و با ایشان
 مذاکرات تبلیغی نموده بودند با این سابقه بود که در
 مشهد در سال ۱۳۰۳ هجری قمری چون حالت -
 طلبی در خود یافتند بنا بعقیده مسلمین که بعد از نماز
 صبح دعای دوازده امام علیهم السلام خواجهمصرالدین
 طوسی را برای استجابیت مقصود میخوانند ایشان نیز
 چهل روز متوالی این دعا را خوانده بودند روز چهارم
 در حین تلاوت دعای مزبور آنجا که در وصف قائم موعود
 میباشد میسرند و چنانی که میفرمایند (والغبیه -
 الالهیه) این دو کلمه که از دعای مزبور مانند
 جرقه ای که با نبار باروتی پیفتند سر تا پای جناب وحید
 را که مستعد بودند مشتعل میسازد پس از آن زیارتنامه
 حضرت بهاء الله جل ذکروه الاعلی را که بافتخار خال
 بزرگوار خود جناب وحید اکبر نازل شده تلاوت و -
 تصدیق امر مبارک مینمایند بعد ها در اوقات توقیف
 در طهران که با آسید محسن پسر کوچک آسید یحیی -

دارایی محسور بودند از هر حیث بر اطلاعات و معلوما^ت
خود درباره امر مبارک افزوده و مرتبه ایمان و ایقان -
و اعل گشتند .

اوقات واقعه شهدای بیزد اتفاق افتاد ایشان از رفتن
بیزد خود داری نمودند .

در سال ۱۳۰۴ هجری قمری -
مسافرت بطهران جناب وحید از طریق نیشابو ر
سبزوار شاهرود بسطام دامغان و سمنان بطهران
وارد و در منزل دختر دانی خود ساکن شدند و بطوریکه
گذشت در این ایام بود که بمراتب عرفان و ایمان
کامل و اعل شده و در حقیقت (حیات بهائی) خود
را از همین جا شروع کرده اند .

جناب وحید در اواخر سال
مسافرت باآذربایجان ۱۳۰۹ هجری قمری بعزم -
تشرف بحضور جمالبارک عازم تبریز شدند ولی در آن -
شهر خبر صعود را شنیدند و از رفتن منصرف گردیدند
در سال ۱۳۱۰ از طرف مسیون امریکائی طهران بنظا^{مت}
و معلمی کالج امریکائی رضائیه (ارومیه سابق) مامور
و آن شهر رفتند در رضائیه در خلال انجام وظیفه
صوری بایفای وظائف روحانی و تکمیل اطلاعات و معلوما^ت
امریه و تبلیغ امر مبارک میبرد اختند .

آغاز کار جناب وحید در سال ۱۳۰۷ هجری
قمری برای اولین بار شروع بکار کردند
و در کالج امریکائی که در آن زمان تازه تاسیس یافته
بود با سمت معلمی السنه عربی و فارسی مشغول بکار
شدند و در احوال فراغت چون عشق بآموختن زبان
انگلیسی داشتند نزد رئیس مدرسه بفرارگرفتن زبان
مزمور میبرد اختند و پس از ۹ ماه ممارست در امتحان
زبان انگلیسی مدرسه قبول شدند در این اوقات بود که
اولیای کالج امریکائی نظر بادلمیتان و اعتمادی که
بایشان داشتند مباشرت ساختمان جدید کالج را که
در خیابان قوام السلطنه طهران واقع بود بوی واگذار
کردند و جناب وحید این ماموریت را بنحو احسن انجام
دادند در همین سال جلال الدوله که بحکومت پسزد
منسوب شده بود و اجناب وحید سابقه آشنائی داشت
ایشان را بسمت منشی گری و پیشکاری در نظر گرفت
که به همراه خود بیزد ببرد ولی چون مقارن همان -

جناب وحید در اوقات توقف در رضائیه مسافرتی
به تبریز کرده و در آن جا مظفرالدین میرزا ولیعهد مقيم
تبریز بود جناب وحید بسبب آشنائی با امامقلی میرزا (۱)
والی تبریز و بواسطه او به ولیعهد معرفی شدند تا بپرد
شرح معلومات و فضائل و کمالات جناب وحید را به ولیعهد
معروض داشت و ولیعهد هم حکم لقب (لسان حضور)
برای ایشان صادر کرد و طبق معمول آن زمان در انتر
(۱) - امامقلی میرزا برادر رها هزاره ملک قاسم میرزای

معروف است که اسمش در مقاله سیاح مذکور است و این
همان کسی است که حضرت اعلی در مسافرت رضائیه در منزل
وی توقف فرمودند و قضیه حمام رفتن حضرت اعلی و تفصیل
مذکور در تاریخ امردر همان موقع اتفاق افتاده است و -
خانواده ملک قاسم میرزا که امامقلی میرزا جزو آن بوده است
اصولا محب و تاحدی هم مومن یا مبروده اند و آشنائی جناب
وحید با امامقلی میرزا والی تبریز و خد ماتنی که او جناب وحید
نموده مسبق بهمین سوابق بوده است .

صد ویراین حکم امامقلی میرزاسالی یکصد تومان پیسول
آنروز ود و خروارگندم مقررى برای ایشان تعیین کرد که
حکم آن موجود است .

این لقب (لسان حضور) بعد ها از طرف محمدعلی میرزا
که بولیعهدی رسید تایید شد که ضمن وقایع حیات جناب
وحید خواهد آمد .

در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در اثر نقل
شاه جناب وحید نظر به ملا حظاتی
سفری بخاک عثمانی کردند و نزدیک مرز ایران در ولایت
(وان) متصرفی (باش قلعه) مدت ۶ ماه در
خانواده یکی از مشایخ اهل تسنن موسم به (سید طه)
اقامت گزیدند و پس از فرونشستن غائله دوباره برضایه
یکارسا بقی بازگشت نمودند .

در این اوقات که اوائل دوران مرکز
ملاقات با آسید
اسد الله قسمی
برضایه آمد و با ایشان ملاقات کرد آسید اسد الله
که اشتعال و انجذاب و خدمات امریه جناب وحید را
مشاهده کرد در یکی از عرایض خود بحضور حضرت عبدالبها
جل ثنائک سهای از وضع و خدمات ایشان را حضنتوز
مبارک عرض کرد حضرت عبدالبها نیز لوحی را که اولیسن
لوح جناب وحید است بافتخار ایشان صادر فرمود که
صورت آن لوح منیع اینست :

"هو الله ای مشتاق دلبر آفاق جناب آقا سید اسد الله
نعت و ستایش زائد الوصف از شما نمودند بقسمی که سبب
روح وریحان قلوب گشت که الحمد لله در باغ حضرت

وحید شهید فرید روح الشهدا الفدا نهال بیهمالی
در نهایت طراوت و لطافت نشو و نما نموده و فواکه طیبه
بارور گشته امید است که تزیین آن بهشت برین گردد و
بمنابه بلبل معانی در آن گبین روحانی بنغمه و آهنگ
بدیع پسراید جناب آقا سید اسد الله از برای شما اذن
حضور خواستند که سفر بیلا به غرب ثنائید و نشر نفعات
نمائید و باعلاء کلمة الله پروازید این نهایت آمال
مخلصین است و مظهری آرزوی موحدین ولی این سفر
پر مشقت است و در ممتنهای تعب و زحمت باید مانستند
خوار بین مسیح دست از جان بدل پشت و یکی از
راحت و آسایش چشم پوشید هیچ صبحی راحت
نیافت و هیچ شامی سرور و امان نجست هر دم
همدم عد هزار الم شد و تحمل عدمات ندیده کرد
و نشر نفعات نمود و اعلاء امر حضرت رحمن کرد اگر
مرد میدانی اینک گوی و هوگان اذن حضور داری که
نصیب موفور یری و علیک التحیة و الثناء . ع ع

تاتمام

*

